

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتم ۱۳۹۷/۰۷/۱۰

موضوع: ضرورت توانمند سازی علمی در مسیر پاسخگوئی به شبهات (۶) - لزوم آشنایی با متکلمین مُنتقد مکتب تشیع

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

از جلسه گذشته ما بحثی را در رابطه با مباحث ولایت و امامت و شبهاتی که این‌ها مطرح کرده‌اند شروع کردیم و عرض کردیم یکی از اساسی‌ترین بحثی که باید در این‌جا روی آن کار بشود بحث «صحابه» است، در جلسه گذشته به اندازه‌ای که نیاز بود اشاره شد.

بحث دیگری که مطرح است، بحث آشنایی با کسانی است که از همان قرن سوم و چهارم علیه شیعه قلم زده‌اند. لازم است که حداقل یک اطلاعات خیلی اجمالی از این‌ها داشته باشیم، اطلاعات از متکلمانی مشهوری که عقاید شیعه را نقد کرده‌اند و بر عقاید اهل سنت استدلال کرده‌اند. و ادله شیعه را با عقاید اهل سنت مقایسه کرده‌اند و به صراحت گفته‌اند ادله اهل سنت بر خلافت ابوبکر اقوا از ادله شیعه بر خلافت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است.

اولین کسی که کتابش امروز در دست ما است کتاب «العثمانيه» جاحظ است. در آن کتاب کل ادله شیعه را نقد کرده و برای ابوبکر ادله‌ای را اقامه کرده است. بعد از ایشان «ابوعلی جبائی» (متوفای ۳۰۳) است ایشان استاد ابوالحسن اشعری بنیانگذار اشاعره است. کتاب‌های متعددی ایشان در این زمینه دارد مثل: «الاصول»، «النهی عن المنکر»، «التعديل»، «الاجتهاد»، و «الاسماء والصفات»؛ پسر ایشان هم «ابوهاشم جبائی» است، کلمه «ابو علی» و «ابوهاشم» در کتاب‌های کلامی انصراف به این پدر و پسر دارد، حرف‌هایشان معمولاً ملاک نقد و ابرام در مباحث کلامی است.

بعد از آن‌ها «ابوالحسن اشعری» (متوفای ۳۲۴) می‌آید که بنیانگذار اشاعره است. بعد از ایشان «ابو منصور ماتریدی» (متوفای ۳۳۳) است. الان ما تقریباً سه تا مذهب رسمی کلامی از اهل سنت داریم، یکی «اعتزال» است، دیگری «اشاعره» است و سومی هم «ماتریدی» است.

در عصر حاضر ما فرقه‌ای به نام فرقه‌ی «معتزله» نداریم، این‌ها تقریباً منقرض شدند و رفتند، ولی «اشاعره» زیاد هستند و «ماتریدی» هم زیاد. یعنی عمده‌ای حنفی‌ها ۹۰ تا ۹۵ درصدشان ماتریدی هستند، مالکی‌ها، شافعی‌ها و حنبلی‌ها عمدتاً اشعری هستند.

نوبت بعد به «ابوعبدالله مجاهد طائی» می‌رسد. ایشان از شاگردان ابوالحسن اشعری است، بعد از او شهرستانی (متوفای ۵۴۶) به میدان می‌آید. تا به «قاضی ابوبکر باقلانی» می‌رسیم. ایشان کتاب مفصلی به نام «الرد علی الرافضه والمعتزله والخوارج والجهمیه» دارد و کتاب دیگری هم به نام «الامامة الکبیره» دارد. ابوبکر باقلانی به کتاب «تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل» مشهور است.

بعد نوبت به قاضی القضاات‌شان «عبدالجبار معتزلی» می‌رسد. در حقیقت جزء قهرمانان علم کلام اهل سنت است، یعنی از زمان جاحظ تا زمان شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه)، (متوفای ۴۱۳) هر آن‌چه را که دیگر متکلمین اهل سنت مطالبی داشته‌اند، قاضی عبدالجبار معتزلی این‌ها را سر و سامان داده و این‌ها را طوری تنظیم کرده است که اگر نقصانی در ادله‌شان داشته تقویت کرده و نسبت به شیعه اگر کم و کسری داشتند این‌ها را به قول خودش علیه شیعه جبران کرده است.

قاضی عبدالجبار کتابی به نام «المغنی» دارد که ۲۰ جلد است و هر جلدی هم دو بخش دارد. از جلد اول تا جلد نوزدهم مباحث توحید، معاد، بحث جبر و تفویض و اختیار و ... است، و جلد بیستم آن را به امامت اختصاص داده است. هم قسمت اول جلد بیستم و هم قسمت دومش را به امامت اختصاص داده است. تقریباً می‌شود گفت بعد از عبدالجبار معتزلی، بزرگان اهل سنت که آمده‌اند، همه عیال سفره قاضی عبدالجبار معتزلی هستند؛ یعنی «عضد الدین ایجی»

می‌آید، «تفتازانی» می‌آید، «سید جرجانی» می‌آید، اساساً بعد از «قاضی عبدالجبار» شخصیت‌های بعدی که می‌آیند عمدتاً بحث‌هایشان با محوریت حرف‌های ایشان است.

### «سید مرتضی» متکلم نامی شیعه!

همچنین از شیعه مرحوم سید مرتضی رضوان الله تعالی علیه (متوفای ۴۳۶) که شاگرد شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه است و داستانش را هم عزیزان دارند که شیخ مفید یک شب خواب می‌بیند که حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) در حالی که دست امام حسن و امام حسین را گرفته بود آمد و گفت «یا شیخ علمهما الفقه»، شیخ مفید از خواب بلند می‌شود خیلی مضطرب می‌شود که این چه خوابی بوده که من دیدم که صدیقه طاهره (سلام الله علیها) به من فرمود که به امام حسن و امام حسین «علمهما الفقه»! شیخ مفید فردایش مشغول درس بوده می‌بیند که مادر سید مرتضی و سید رضی وارد شد و دست این دو تا نازدانه را گرفته صدا زد «یا شیخ علمهما الفقه» و لذا آن خواب برای شیخ تعبیر شد.

سید مرتضی (رضوان الله تعالی علیه) کتابی مفصلی دارد به نام «الشافی فی الامامة» در رد عبدالجبار معتزلی. عبدالجبار معتزلی، «المغنی فی الامامة» داشت، ایشان «الشافی فی الامامة» دارد. بعد از سید مرتضی معمولاً از متکلمین شیعه هرکس آمده اگر بگوییم کنار سفره سید مرتضی نشسته حرف‌گزار و مبالغه‌آمیز نگفته‌ایم.

شیخ طوسی با آن عظمت که در حوزه‌های علمیه داشت و در میان مراجع تقریباً نزدیک به یک قرن کسی جرئت اظهار نظر در برابر نظرات او نداشت؛ یعنی یک همچنین موجی شیخ طوسی ایجاد کرد و کسی هم جرئت نقد سخنان شیخ طوسی را نداشت، تا نوه دختری ایشان «ابن ادیس» صاحب سرائر اولین کسی است که آمد نسبت به جدشان در سرائر نقدهای کرد و نقدهایش یک مقدار تند بود که می‌گویند یکی از علتی که ایشان در جوانی از دنیا رفت عبارت‌های تندی بود که نسبت به جد بزرگوارشان داشتند.

در هر صورت... شیخ طوسی با آن عظمت، در کلام کتاب مستقلی ندارد. جز کتاب تلخیص شافی. برای من هنوز روشن نیست که این کتاب، تلخیص شافی است و یا شرح شافی است، یعنی من هر قسمتی را که نگاه کردم دیدم از

فرمایشات سید مرتضی ایشان چیزی کم نگذاشته است. اضافه کرده، مخصوصا در بحث امامت جواب‌های که به عبدالجبار معتزلی می‌دهد، عینا من عبارت تلخیص شافی با اصل شافی را تطبیق کردم. اضافاتی دارد؛ یعنی آن قسمت‌های را که من نگاه کردم اینگونه بود. این که در جاهای دیگر ایشان اگر تلخیص کرده من نمی‌دانم.

ولی در هر صورت این دو بزرگوار، استاد و شاگرد نسبت به مباحث کلامی حق مطلب را ادا کرده‌اند. اگر انسان هزاران ساعت روی کتاب «شافی» و یا «تلخیص شافی» وقت بگذارد ارزشمند است. زیرا عین کلمات عبدالجبار معتزلی را آورده‌اند و نقد کردند؛ نقد جانانه هم کردند.

وقتی انسان نقد سید مرتضی را می‌بیند واقعا از خوشحالی می‌خواهد بال در بیاورد. زیرا ما الان با این امکاناتی که در اختیار داریم، کامپیوتر و اینترنت و بزرگان هم این مسیر را رفتند، یعنی ۶۰ درصد تا هفتاد درصد ما داریم روی مطالب گذشته‌گان کار می‌کنیم و ۳۰ تا ۴۰ درصد با این امکانات مدرن روز داریم اضافه می‌کنیم. ولی سید مرتضی بدون هیچ سابقه‌ای این کتاب را نگاشته است.

شما اگر به متکلمین قبل از سید مرتضی مراجعه کنید، چیزی که سید مرتضی ملاک کارش باشد و بر آن‌ها بیفزاید بنده ندیدم. جز بعضی از افرادی که در عصر ائمه (علیهم السلام) بودند مثل «یونس بن عبدالرحمن»، «هشام بن حکم» و «هشام بن سالم»، این‌ها در مناظرات و بحث‌های که با علمای بزرگ اهل سنت داشتند چیزهای از این‌ها مانده است.

ولی سید مرتضی (رضوان الله تعالی علیه) نشان می‌دهد در مباحث کلامی آن چنان مسلط است و آن چنان به احادیث و روایات اهل سنت تسلط دارد، آدم احساس می‌کند ۵۰۰ نفر افراد نیرومند با قوی‌ترین کامپیوترها بغلش نشستند و دارند هر جوابی که می‌خواهد بدهد، تمام اشکالات و برنامه‌ها را از کتاب‌های اهل سنت در می‌آورند و در اختیار سید مرتضی قرار می‌دهند.

نمونه‌هایش را من خدمت دوستان عرض می‌کنم: وقتی که می‌خواهد بیاید احادیثی که عبدالجبار معتزلی بر خلافت ابوبکر اقامه می‌کند و یا بعضی از آیات مثل آیهی اسخلاف و... یا حدیث (اقتدوا بعبدی ابابکر و عمر)، را نقد کند، آن

چنان روایات ضد و نقیض از اهل سنت جلوی پای قاضی عبدالجبار معتزلی می‌ریزد که انسان از کیفیت تسلط سید مرتضی بر منابع معتبر اهل سنت و مسائل رجالی و مسائل کلامی و... تعجب می‌کند.

واقعا می‌شود گفت سید مرتضی قهرمان نامی، شاید بی نظیر شیعه در این ۱۴ قرن بوده است؛ یعنی کسی تا کتاب «شافی» را مطالعه نکند شاید تصور کند که این جمله بنده، مبالغه است.

در هر صورت... بعد از قاضی عبدالجبار معتزلی، «غزالی» می‌آید ایشان کتابی به نام «الاقتصاد فی الاعتقاد» دارد.

**پرسش:**

چگونه است که اشاعره از «قاضی عبدالجبار» معتزلی پیروی می‌کنند!؟

**پاسخ:**

آقایان در مباحث کلامی آنچه که به نفعشان است عمل می‌کنند. فرقی نمی‌کند اشاعره باشد، معتزله باشد و یا ماتریدی باشد. این‌ها در مباحث توحید، نبوت و معاد معتزلی هستند ولی اعتزال را هم کنار می‌گذارند و می‌گویند آقایان معتزله فاسد، لا مذهب، بی دین و مشرک هستند مثل شیعه. ولی در بحث امامت این طوری نیست، کنار سفره آن‌ها نشسته‌اند.

«عضد الدین ایچی» یکی از آن معتزله ای هاست که کنار سفره او نشسته اند. البته بعضی‌ها معتقدند که «عضد الدین ایچی» شافعی و اشعری هم بوده است. ولی تفتازانی این طوری نیست. یا قاضی عبدالجبار که اساساً به «شیخ المعتزله» مشهور است، همان طور که شیخ طوسی «شیخ الطائفه» است، عبدالجبار به عنوان «شیخ المعتزله» معروف است.

عرض کردم ایشان در زمان آل بویه بوده است. وزیر آن‌ها «صاحب بن عباد» علاقه‌ای خاصی به اعتزال داشت ایشان را آورد و قاضی القضاة کرد و از همه علما هم تعهد گرفت که تابع او باشند، و بحث مسائل غیر اعتزال را هم سعی کرد از بین ببرد. بعد از این که «صاحب بن عباد» از دنیا رفت افرادی که آمدند بلافاصله عزلش کردند. بیست و دو سال آخر

عمرش را معمولا در عزلت به سر می‌برد. مدتی در ری و اصفهان بود و آخر عمر عاقبت به خیر شد و در قزوین رفت و در آن جا ساکن شد!

در هر صورت...

بعد از «قاضی عبدالجبار معتزلی»، «عضد الدین ایجی» می‌آید که کتابی به نام «المواقف» دارد. مواقف را شما مطالعه کنید با «المغنی فی الامامه» می‌بینید هفتاد، هشتاد درصد مطلب تقریبا یکی است. قلم عبدالجبار معتزلی قلم سنگین است مثل کفایه ما می‌ماند. بعضی وقت‌ها تلگرافی حرف می‌زن. د مطلب دو سطر را در نیم سطر جا می‌دهد. ولی «ایجی» این طوری نیست، قلم خیلی سلیس، روان و شیرین دارد.

بعد از «عضد الدین ایجی» که متوفای ۷۵۶ است، سید جرجانی و تفتازانی می‌آیند. سید جرجانی هم یک شرح خیلی خوبی دارد. بعضی از مطالبی که ابهام دارد را مشخص می‌کند. مخصوصا این کتابی که از مواقف چاپ شده است اغلاط چاپی زیاد دارد. بعضی وقت‌ها من گیر می‌کنم که اصلا معنای این عبارت چیست؟ وقتی در یک سطر سه چهار تا غلط است انسان نمی‌فهمد.

ولی کتاب جرجانی همین صاحب «صرف میر» و تصریف چاپش چاپ خوبی شده و کم غلط و یا بی غلط است. من بعضی وقت‌ها که روی عبارت‌های «عضد الدین ایجی» گیر می‌کنم سریع سراغ شرحش می‌روم تا ببینم این کلمات چیست و اغلاط به چه نحوی اصلاح شده است.

پرسش:

در مورد «قوشجی» توضیحی بفرمایید!

پاسخ:

«قوشجی» یکی از روستاهای استان زنجان است و ایشان هم از علمای آن جا است، آقای قوشجی شرح تجریدی دارد که خیلی در مباحث کلامی مطرح نیست. ایشان «تجرید» خواجه نصیرالدین طوسی را شرح داده است، ایشان در مصر زندگی خودش را سپری کرد.

بعد از «عضدالدین ایجی»، «تفتازانی» (متوفای ۷۹۲ یا ۷۹۳) به میدان می‌آید. در سال وفات ایشان بین آقایان اختلاف است. ایشان کتاب مشهوری به نام «مواقف» و «شرح مواقف» دارد که هر دو کتاب مال خودش است.

می‌شود گفت در میان این آقایان، بعد از عضد الدین ایجی، قوی‌ترین مُلای کلامی‌شان «تفتازانی»، همین صاحب «مطول» و «مختصر» است. ایشان در کتاب موافقش بحث‌های مفصلی، هم در نقد عقاید شیعه و هم تقویت عقاید اهل سنت دارد. و ادله‌ای مفصلی برای خلافت و افضلیت و صحت خلافت ابوبکر می‌آورد.

دوستان توجه دارند که عرض ما در مقایسه ادله شیعه و اهل سنت بر مدعی خودشان است. مقایسه‌ای که بین ادله شیعه و اهل سنت است. «ابن تیمیه» در «منهاج السنه» جلد ۴ صفحه ۳۸۸ تعبیری دارد که شما خواهید دید که این‌ها چگونه با مقایسه جلو می‌آیند. او می‌گوید:

«لأن النص والإجماع المثبتين لخلافة أبي بكر ليس في خلافة علي مثلها»

نص و اجماعی که خلافت ابوبکر را ثابت می‌کند در خلافت علی این چنین نص و اجماعی نیست.

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس الوفاة: ۷۲۸، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ۱۴۰۶، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم ج ۴، ص ۳۸۸

با عبارت «ليس في خلافة علي مثلها» دارد مقایسه می‌کند. بعد ادله‌ای شیعه را که علامه حلی آورده می‌آورد و بعد هم ادله خودش را می‌آورد.

باتلاقی که متکلمین اهل سنت در آن گرفتار شدند

«عضد الدین ایچی» در کتاب المواقف آیاتی که برای اثبات حقانیت شیعه مانند (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) است را نقد می‌کند؛ حدیث غدیر را نقد می‌کند؛ حدیث: «انت منی بمنزلة هارون من موسى» را نقد می‌کند؛ حدیث: «علی امام المتقین» را هم نقد می‌کند؛ بعد این جالب است که می‌گوید:

«هذه النصوص معارضة بالنصوص الدالة على إمامة أبي بكر»

ادله‌ای که شیعه آورده (إنما ولی کم الله، حدیث غدیر، حدیث منزلت و حدیث امامت) همه این‌ها در تعارض ادله‌ای است که بر امامت ابوبکر داریم.

کتاب المواقف، اسم المؤلف: عضد الدین عبد الرحمن بن أحمد الإیچی الوفاة: ۷۵۶هـ، دار النشر: دار الجیل - لبنان - بیروت - ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۷م، الطبعة: الأولى، تحقیق: عبد الرحمن عمیرة ج ۳ ص ۶۰۳

بعد از آیه اسخلاف شروع می‌کند که فرمود:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ)

سوره نور (۲۴): آیه ۵۵

می‌گوید این در حق ابوبکر و... است.

(قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِهِمْ...)

سوره فتح (۴۸): آیه ۱۶

همه این‌ها را به ترتیب می‌آورد بعد دارد:

«كانت الصحابة وعلي يقولون له يا خليفة رسول الله»

خیلی جالب است! من بحث تفتازانی را هم می‌آورم. ایشان هم عمدتاً ادله را که مطرح می‌کند سراغ صحابه می‌رود، ایشان از این آیه شروع می‌کند:



(وَسَيَجْنِبُهَا الْأَتَقَى؛ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى)

سوره لیل (۹۲): آیه ۱۷ و ۱۸

این هم شرح مقاصد تفتازانی است، من اینها را مفصل صحبت می‌کنم، بعد می‌گوید:

«العمدة في خلافة ابي بكر اجماع الصحابة»

عمده بحثی که تفتازانی و ایجی می‌آورند، اجماع صحابه است. خیلی جالب است و می‌گوید عمده دلیل ما بر خلافت ابي بكر اجماع صحابه است:

«وهو العمدة»

آیات و روایات نه! بلکه عمده، اجماع صحابه است، بعد می‌بیند که این اجماع صحابه با روایتی که در صحیح بخاری است از «عمر بن خطاب» که می‌گوید:

« أَنْ الْأَنْصَارَ خَالَفُونَا ... وَخَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَمَنْ مَعَهُمَا »

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا ج ۶، ص ۲۵۰۵

تعارض دارد. لذا عقب نشینی می‌کند و می‌گوید صحابه را ول کنید، دوباره می‌آید می‌گوید:

«الأول وهو العمدة إجماع أهل الحل والعقد»

شرح المقاصد في علم الكلام، اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني الوفاة: ۷۹۱هـ، دار النشر: دار المعارف النعمانية - باكستان - ۱۴۰۱هـ - ۱۹۸۱م، الطبعة: الأولى، ج ۲، ص ۲۸۶

می‌گوید مهم اجماع اهل حل و عقد است. یعنی ریش سفیدها است. ۴- ۵ نفر ریش سفید آمدند ابوبکر را انتخاب کردند، آن ملاک است. بعد جالب است که همین ریش سفیدها، امیرالمؤمنین، عباس و زبیر جزء همینها است که

همه این‌ها مخالف بودند. می‌گویند اگر از ریش سفیدها یک نفر هم بیاید کسی را برای خلافت انتخاب نکند، خلافتش ثابت است!!

بعد می‌بیند خیلی بهم ریخته است. یک نفر بیاید کسی را انتخاب نکند، این فایده‌ای ندارد. عاقبت می‌آید می‌گوید همین که صحابه آمدند به ابوبکر گفتند «یا خلیفة رسول الله»، خلافت ابوبکر ثابت می‌شود. قرآن هم در سوره حشر آیه ۸ دارد:

**(وَيُنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)**

صحابه راست می‌گویند وقتی که «یا خلیفة رسول الله» گفتند؛ پس خلیفه رسول الله بوده. اگر خلیفه رسول الله نبوده صحابه به دروغ «یا خلیفة رسول الله» می‌گفتند!؟

اول می‌گوید «اجماع الصحابه وهو العمدة» بعد می‌گوید: «اجماع اهل الحل والعقد هو العمدة»، بعد خودش متوجه می‌شود که این شعرها قافیه ندارد. عاقبت می‌گوید همین که صحابه «یا خلیفة رسول الله» گفتند؛ پس این خلیفه رسول الله است و گرنه تکذیب قول خدا که گفته: «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» لازم می‌آید!!!

من نمی‌دانم «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»؛ فقط شامل ابوبکر و ابو عبیده جراح می‌شود یا شامل امیرالمؤمنین هم می‌شود که «ابن حزم اندلسی» در کتاب «المحلی» می‌گوید:

**«وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ إِجْمَاعٍ يَخْرُجُ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ بِحَضْرَتِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ»**

المحلی، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهري أبو محمد الوفاة: ٤٥٦، دار النشر: دار الآفاق الجديدة -

بيروت، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي، ج ٩، ص ٣٤٥

این‌ها در حقیقت خلاصه و دور نمایی از ادله آن‌ها برای خلافت ابوبکر است. آن وقت ابن تیمیه می‌گوید در مقایسه‌ای بین این دو، ادله ما بر خلافت ابوبکر اقوا از ادله شیعه است. تفتازانی و عضد الدین ایجی به همین شکل می‌آیند بر مبنای مقایسه جلو می‌روند.

لذا ما هم می‌خواهیم مقایسه کنیم. ما یک آیه از شیعه انتخاب می‌کنیم و یک آیه هم از اهل سنت انتخاب می‌کنیم. اقوال شیعه را ما کنار می‌گذاریم و کاری به شیعه نداریم. همین آیه‌ای (إنما ولیکم الله) که به تعبیر شیخ طوسی قوی‌ترین دلیل شیعه است را ذکر می‌کنیم. و اقوال علمای اهل سنت را در ذیل این آیه می‌آوریم و آیه استخلاف را که قوی‌ترین آیه و اولین آیه است که این‌ها به آن استناد کردند از اهل سنت می‌آوریم. بعد اقوال علمای اهل سنت را نسبت به همین آیه می‌آوریم. اصلاً بحث علمای شیعه را کلاً کنار می‌گذاریم.

هم در صحت شأن نزول، قدرت و قوت استدلال، و هم مؤدای دلیل دو تا را روی می‌گذاریم و مقایسه می‌کنیم و انتخاب را هم به عهده دیگرانی مانند عضد الدین ایچی، تفتازانی، سید جرجانی و... می‌گذاریم و می‌گوییم شما که می‌فرمایید این طوری است، این دو تا دلیل در اختیار شما است کدام را می‌خواهید انتخاب کنید؟

(فَبَشِّرْ عِبَادِ؛ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَنْبَابِ)

سوره زمر (۳۹): آیه ۱۷ و ۱۸

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته